

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. نشانه‌ی موفقیت هر فرد هم در سوره خواندن این است که زندگی او قبل از سوره و بعد از سوره متفاوت باشد. مثلاً بگوید: من قبل از سوره اینگونه زندگی می‌کردم، اما بعد از سوره متوجه شدم که باید به این صورت زندگی کنم.
۲. می‌شد خدا یک کاری می‌کرد که اصلاً جنگ نشود و یا تنبه برای دشمن پیدا شود. اما خدا می‌خواهد حرکت شما را ببیند.
۳. آن چیزی که وضع انسان را از حیث مقدرات تغییر می‌دهد، ایمان است و آن چیزی که وضع انسان را بد می‌کند و خراب می‌کند، کفر است.
۴. زندگی حق مدار، آن زندگی است که بر مدار محمد(ص) باشد.
۵. خلوص ایمان، یعنی همه‌ی اعمال فرد در جهت **الْحَقِّ** است.
۶. نتیجه‌ی تبعیت از **الْحَقِّ**، حال خوب است مثل این میشود که وقتی بعد از کربلا از حضرت زینب میپرسند حالت چطور است میگوید ما رأیتُ الْآجَمِيلا
۷. یک نفر می‌گوید: کراهت که دست من نیست، خوشم نمی‌آید دیگر. خود کراهت حال عارضی است که به واسطه‌ی القائنات نفسانی به وجود می‌آید.
۸. نتیجه‌ی کفر این است که انسان **أَضَلَّ أَعْمَالًا** می‌شود. یعنی انسان در مورد **أَعْمَالًا** خود دچار گیجی و حیرت می‌شود و قدرت تشخیص درست یا غلط را ندارد.
۹. فقدان سیر در زمین و نظر به هلاکت زمینه‌ی کراهت از **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** را فراهم می‌کند.
۱۰. ایمان نیرویی درونی است که به واسطه‌ی تبعیت از حق بروز یافته و با عمل صالح پیوند خورده است به صورت جبران و اصلاح خود را نمایان می‌سازد.
۱۱. لازمه‌ی ایمان، ایمان به حق است و حق آن چیزی است که بر محمد(ص) نازل شده است.
۱۲. توجه به لپه و لعب و مشغول شدن به آن به طور قطع ادراک انسان را در توهم پرورش می‌دهد و او را به طرز وحشت ناکی باطل گرا می‌کند.
۱۳. کفر یعنی بسته شدن راه شکوفایی توان‌ها و سوق یافتن به هر ضرر احتمالی.
۱۴. انسان تنها با ذکر است که به اطمینان و ثبات دست می‌یابد. الا به ذکر الله تطمئن القلوب.
۱۵. اگر کسی اهل تقوا نباشد نمی‌تواند اهل تقوا را بپذیرد.
۱۶. توجه به خواهش‌های نفسانی و منیت‌های خود آسیب دیگری است که تقوا را از کار می‌اندازد.
۱۷. کسی که تقوای خود را مرخص می‌کند عقلش نیز مرخص می‌شود، زیرا عقل در پس غبارهای بی‌تقوایی قابلیت مشاهده را از دست می‌دهد.
۱۸. پیام رزق به انسان، پیام رهایی از تعلقات زمینی و احساس تعلق به مقام قدسی آسمان است.
۱۹. گناه رزق انسان را کم می‌کند و به همین دلیل طول عمر را کاهش می‌دهد.
۲۰. تحمل مشکلات در افرادی که گناهکارند بسیار پائین و لذت آنها از زندگی بسیار اندک است.
۲۱. تعدد حضور در جمع‌های مومنانه و نیز فراوانی تعداد مومنان در آن جمع‌ها نقش بسیار زیادی در جلب رزق الهی و تنوع و خاص بودن آن برای هر فردی در آن جمع دارد.

۲۲. انسان اگر بخواهد از رزق بیشتر و واسع تری برخوردار شود باید ظرفیت رحمت‌پذیری خود را افزایش دهد. بالا رفتن ظرفیت رحمت‌پذیری در انتقال رحمت به دیگران است.
۲۳. آنچه روزی را تنگ می‌کند جهل و ظلم است که میوه تلخ این دو کفر است.
۲۴. کسی که دنیاپیش لهو و لعب است به جهل و ظلم گرفتار می‌شود.
۲۵. رزق کسانی که دچار جهل و ظلم اند کم و ناچیز است و خوشی ایشان بسیار سطحی و زودگذر. به زودی عصبانی می‌شوند، خلقشان تنگ است، استقامت ندارند، در برابر گناه بی مقاومت‌اند، سریع در اثر فقدان‌ها می‌ترسند، مستعد کینه و خشم اند، دلشان را دیر می‌شود به دست آورد، بیشتر اوقات از شرایط خودشان ناراضی‌اند، ورودی علمی ندارند، نمی‌توانند از دیگران و سرگذشت‌ها پند بگیرند، هم‌و غم آنها بازی و سرگرمی و وقت تلف کردن و به فکر خود بودن است.
۲۶. کفر مانعی در پذیرش حق و عاملی در گرویدن باطل است که از سویی به عنوان محرک و از سوی دیگر به عنوان مانع عمل می‌کند و فرد را تا از بین بردن همه خوبی‌هایش پیش می‌برد.
۲۷. مومن‌اگر مجاهد نشود با کفر همدست می‌شود و رفته رفته ایمانش زائل می‌شود. به این زوال ایمان ارتداد گفته شده است.
۲۸. کودکی دوران خوشی است، نوجوانی زمان بلوغ عقلی است، جوانی دوره جهاد و کوشش و ایثار است، میان‌سالی رسیدن به اوج مسئولیت و سازندگی است. هر یک از این دوره‌ها رزق‌های متناسب با خود دارند که تنها نصیب کسانی می‌شود که به خوبی و درستی هر یک را طی کنند.
۲۹. محمد فرستاده خداست، نه برای زمان خاصی، بلکه برای همه زمان‌ها. او در بین ماست و حاضر است نه غائب. به یمن حضور او قرآن به عنوان کتابی نازل شده، ناطق است و با ما سخن می‌گوید و ما را به هدایت دعوت می‌کند. ما هر روز در نمازهایمان به چنین پیامبری سلام می‌کنیم و شهادت به رسالت او می‌دهیم.
۳۰. محمد حصن و سور محکم برای مومنان است، نیرویی غیبی و قدرتمند در طول تاریخ مومنان را با وجود همه تهدیدهایی که وجود داشته و به او می‌رسیده... به سلامت از معبرها عبور داده است.
۳۱. یاد و نام محمد(ص) پیوسته باید بر زبان‌های ما باشد و صلوات بر او باید به عنوان ذکر کثیر در هر روز و شب ما بر زبانمان جاری شود، در این صورت فرد و جامعه به سمت دوری از آلودگی‌ها پیش خواهد رفت و در حصن و حرز ملائکه عظام قرار خواهد گرفت.
۳۲. در مرام محمد(ص) رها کردن نیست، مومنی که حس رها شدن دارد، به او بد گمان شده است. همراهی او با مومنان، پیوسته در خواب و بیداری است و این همراهی از عطا‌های خاص خداوند به مومنان است. استقامت مومنان در ایمان در صورتی محقق می‌شود که مومن به چنین همراهی ایمان داشته باشد.
۳۳. محمد(ص) نقطه ثقل همه خوبی‌ها و مبنا و بنای همه خیرهاست و خداوند برای تعیین خوبی کسی به میزان محمدی بودن او عنایت می‌کند.
۳۴. کسی که با محمد است به میزان بامحمد بودنش در صف ملائکه قرار دارد و از موهبت قدسی آن‌ها بهره‌مند می‌شود، چنین کسی با بدن و جسمش در دنیا و بر روی زمین و با روحش در آسمان و آخرت سیر می‌کند و پیوسته از رزق‌های محمدی تناول می‌کند و بر اساس آن می‌بیند و می‌شنود.
۳۵. محمد جلوه زیبایی‌های ستودنی است و هر انسانی باید برای فعال شدن حس زیباشناسانه خود به خلق و خوی محمدی رو آورد.
۳۶. برای بهره‌مندی از فتح و گشایش در امور و هر چیز دیگری باید به «اسلام محمدی» رو آورد و طبق آن زندگی کرد.

۳۷. کسی که مومن است مولایش را بسیار قبول دارد و هیچ وقت به او شک نمی‌کند و خود را فدای او می‌کند. حد ایمان مومن فدا شدن بی هیچ تردیدی برای مولای خویش است. برای اینکه فرد بخواهد مولادار باشد ولایت را در همه عرصه های زندگی اش ببیند و بخواهد. او نمی‌تواند مولادار باشد و به غیر از ولی الهی تکیه کند.
۳۸. کسی که فکر می‌کند خدا و رسول احکام الهی را به مردم واگذار کرده اند تا با فکر هایشان آنها را بفهمند یا به رأی و نظر خود زندگی خود را سامان دهند، در جایگاهی است که مرزهای ایمان و کفر را مبهم می‌کند و خود را به کفر آغشته می‌سازد.
۳۹. کسی که استغفار می‌کند در واقع برای قرار گرفتن در معرض رحمت دعا می‌کند، رحمتی که هدایتی را در برداشته باشد و کمالی را برای فرد به ارمغان بیاورد.
۴۰. غفران نوعی جبران نیز هست، جبران نرفتن ها، نشدن ها، به دست نیاوردن ها، عقب ماندن ها، ترمیم نواقصی که بودندشان سیر کمال را مختل می‌کند.
۴۱. غفران نوعی پوشیدن هست، پوشیدنی که سبب نشاط و حرکت می‌شود و پوشیدن هایی که محبت ها را بارور کرده قلب هارا نسبت به هم نزدیک می‌کند.
۴۲. استغفار نوعی از رجوع به خداست که در اثر آن قوت عبادت در بنده تامین می‌شود و حرکت الی الله آسان می‌گردد.
۴۳. خداوند انسان ها را آفریده تا آن ها را به اوج کرامت و قرب خویش برساند، طلب چنین قرب و اوجی «استغفار» است
۴۴. جهاد در راه خدا وقتی رنگ و بوی خداخواهی و گسترش توحید در سراسر عالم را به خود بگیرد، استغفاری است که گناه دور بودن بندگان از خداوند را برطرف می‌کند یا ظرفیت توحید در عالم را افزایش می‌دهد .
۴۵. رسول باید دعا کند و هدایت را جاری سازد تا خیرات و برکات نازل شود و انسان ها باید به رسول اعتنا کنند تا از خیرات و برکات نازل شده بهره مند گردند.
۴۶. صفت های نیک و شایسته انسان تنها در ابتلائات شکوفا می‌شود. این بدان معنا نیست که انسان ابتلاءخواه باشد، بلکه انسان باید شکوفاخواه باشد. ابتلاء به معنای افتادن در سختی و رنج نیست بلکه به معنای بالا و پایین شدن در زندگی و مواجه شدن با سرد و گرم ها و داشتن و نداشتن هاست.
۴۷. مؤمن وقتی در شرایط مختلف قرار می‌گیرد چه خوش و چه ناخوش آن را عرصه شکوفایی می‌داند و می‌داند آن خوشی یا ناخوشی به سرعت چون ابر می‌گذرد. این شکوفایی برای مؤمن، غفران و شکوفاخواهی برای او استغفار است.
۴۸. قلبی که به محبت خالق و فاطرش گرم و سوزان شود، به حیاتی نورانی مفتخر می‌شود. نشانه این محبت و آن حیات میل به شنیدن آیات قرآن و کلام خداست، چنین قلبی حَرَم خداوند است و محل نزول حقایق.
۴۹. باید قرآن خواند و حقایق آن را فهمید و باز قرآن خواند و باز قرآن خواند تا حقایق را بیشتر و بیشتر و بیشتر فهمید تا به قلب گرما و حرارت دهد و آن را از نور حضور حقایق روشن سازد. تدبر در قرآن یعنی خواندنی که در آن حضور چنین نوری طلب شود.
۵۰. آنقدر باید قرآن خواند تا احساس محبت به خدا در قلب به فوران درآید و نور او آنچنان نازل شود که آنچه دیده می‌شود و شنیده می‌شود را با آن نور دید و شنید. توجه به این عاقبت نیک در هنگام خواندن قرآن سرعت ایجاد این حرارت و نور را بیشتر می‌کند.
۵۱. محبت به خدا را نمی‌شود با هیچ چیز عوض کرد چون تنها متاعی است که در روز قیامت به درد انسان می‌خورد و موجب فوز و پیروزی اوست، و نبود آن فقری است که با هیچ چیز جایگزین نمی‌شود و جلب کننده همه عذاب هاست.
۵۲. کافر کسی است که فاقد حیات معنوی است و فکر او قطع شده و در صدد قطع حیات معنوی دیگران است.
۵۳. دوری از نماز و ذکر خدا از نشانه‌های قطع حیات معنوی است.
۵۴. فقدان حیات معنوی به منزله عذاب خواهی در دنیا و آخرت است.

۵۵. کسی که حیات معنوی ندارد ابتلائات دنیا برایش سخت و طاقت‌فرسا می‌شود و تحمل او در برابر مسائل رفته رفته کمتر و کمتر می‌شود.
۵۶. کسی که حیات معنوی ندارد روزمرگی دنیا او را به کسالت می‌کشاند و مجبور است با صرف هزینه زیاد تلخی این روزمرگی را بگیرد یا آن را بپذیرد.
۵۷. کسی که حیات معنوی ندارد زندگی با مردم برای او دشوار می‌شود و بغض و کینه از برخی برایش عادی می‌گردد. این بغض و کینه‌ها چون موربانه‌ای وجودش را خرد می‌کند.
۵۸. کسی که حیات معنوی ندارد فرصت‌های انجام کارهای شایسته و خیر، به ویژه خیریه‌ای اجتماعی، را از دست می‌دهد و توفیق خیرخواهی برای دیگران را پیدا نمی‌کند.
۵۹. کسی که حیات معنوی ندارد کلام و لحن او برای دیگران آزاردهنده می‌شود، زیرا، خواسته یا ناخواسته، کلام و لحنش پر نیش و کنایه و گزنده می‌گردد.
۶۰. قطع حیات معنوی، قلب را از کار می‌اندازد و صدر را برای پذیرش حق بسیار تنگ و برای پذیرش باطل گشاده می‌سازد.
۶۱. هرکس نسبت به وظیفه‌ای که در قبال دین دارد، واقف شود و در آن راستا عمل نماید. عمل صالح بدون وظیفه‌شناسی و شناخت دین حاصل نمی‌شود. وظیفه هرکس نسبت دین، هم به شرایط و نیاز جامعه وابسته است و هم به توان‌های فرد، جمع و جامعه.
۶۲. جامعه ای که توان رجوع به کتاب و عترت را ندارد محکوم به نداشتن برائت از کفر است.
۶۳. برای با حق بودن باید آیه آیه قرآن را خواند و نور چشم و چراغ راه خود کرد. با سوره سوره قرآن انس گرفت و آن را شفیع راه خود نمود صحیفه دعا را خواند تا به ادب عبودیت برسید. ذره ذره عمل خیر را محقق کرد تا کوه کوه عنایت دریافت کرد.
۶۴. جهاد تبیین بالاترین جهاد اهل حق است در جهاد تبیین باید ماهیت دنیا افشا کرد و شیطان را به عنوان دشمنی آشکار به دیگران شناساند و نیز باید ماهیت آخرت و قیامت را که همراه بعثتی بزرگ رخ می‌دهد متذکر شد.
۶۵. کسی ناسزا گفتن را خوب نمی‌داند این خوب ندانستن بین نوع مردم شناخته شده است کسی با ادب سخن گفتن را بد نمی‌داند این بد ندانستن بین نوع مردم شناخته شده است. اگر جامعه ای یعنی نوع مردم آن خوب را بد و بد را خوب بداند یعنی از مدار انسانیت خارج شده است.